

بازخوانی سی و ششمین سال ارکان

نظام جمهوری اسلامی ایران



بررسی مجلس خبرگان

آیت الله معلمی



ایام فرخنده مبارکی است و فرصتی است این ایام برای بازخوانی و بازنگری، انسان یک نگاهی به گذشته بیاندازد و با چشم اندیشه به گذشته نگاه کند که شرایط گذشته چه بود و شرایط موجود چیست، هدف از اصل نهضت چه بود؟ آیا به تمام اهداف رسیده ایم یا هنوز در راهیم.

به عنوان مقدمه به شما عرض کنم که نقل است که موسی کلیم پیامبر بزرگ مرسل با خضر نبی ملاقاتی داشت در آن ملاقات موسی از خضر نبی خواسته بود که نصیحتی، توصیه ای برای من داشته باش. چه کسی درخواست کرد؟ موسی از خضر نبی، خضر نبی در پاسخ فرمود یا طالب العلم ای کسی که طالب دانشی گوینده خستگی اش از خستگی شنونده کمتر خواهد بود، طبعاً این طوری است که گوینده چون حرف می زند انرژی بیشتری مصرف می کند اما خستگی به مصرف کردن انرژی نیست و فرمود که گوینده خستگی اش کمتر است و فرمود این را یک اصل بدان و شنوندگان را خسته نکن و نتیجه این می شود که گوینده اگر صحبت اش را کمتر کند، صحبتش کوتاه و گویا باشد و یا به تعبیر دیگر مختصر و مفید برای شنونده خستگی اش کمتر و آزرده گی اش کمتر خواهد بود و طبعاً تاثیر گذاری اش هم بیشتر خواهد بود.

شما هم بعداً می خواهید کنفرانس دهید و یا از پایان نامه تان دفاع کنید و یا در هر جایگاهی که قرار میگیرید این مطلب را اصل داشته باشید که مثل بنده پرحرفی نکنید و منم سعی می کنم رعایت کرده باشم و در ادامه خضر به موسی یک نکته جالبی فرمود: موسی بدان قلبت به منزله ی ظرف است و بنگر داخل این ظرف چه می خواهی بریزی.

سخن است که انسان را به انحراف می کشاند و سخن است که انسان را گاهی به راه راست می کشاند پس بنابراین هرچه را که انسان می شنود لازمه اش این نیست که بپذیرد، باید در

محکمه ی وجدان و در ترازوی اندیشه ی خویش هم وزن کند و بسنجد و ببیند که آیا این سخن حق است یا نیست. بدان قلبت ظرف است و ببینید با چه چیزی این ظرف را می توانید پر کنید و شما جوانید و فرصت دریافت بسیار مناسب است بخاطر اینکه اگر بعدها که به سن ما رسیدید در دفتر خاطرات خود بنویسید آنگاه می گوید خداوند فلانی را پیامرزد که می گفت همیشه انسان توان آموختن ندارد. توان آموختن ضعیف می شود، پیامبر می فرمود دانش و اندیشه را در دوران جوانی بیاموزد چرا که دانش در جوانی مثل حک کردن در سنگ ماندگاری دارد و اگر کهنسال باشد می شود به منزله ی نوشتن بر روی آب، و تا انگشت رد شود آن هم رد می شود و ماندگاری ندارد و امیدوارم شما قدر جوانی تان را بدانید چه در تحصیل و چه در مابقی عرصه های زندگی این فرصت را غنیمت بشمارید.

سعی کنید شانیت تان را حفظ کنید و شانیت به این صورت است که وقتی شما به نمایندگی از یک سری از دانشجویان فراخوان بشوید مثل همان بیانی که پیامبر فرموده اند که العلماء وارث الانبیاء. آیا در فعل هر کسی عمل داشت او وارث انبیاء است؟ نه این جمله خبری است و اما به بیان مقام شانیت است. یعنی عالم دین بداند که وراثتش از انبیا به خاطر شانیت است. آیا در جایگاه وراثت از انبیاء عمل می کند یا نه؟ اگر عمل نمی کند حداقل بداند که پرت است و دیگران هم بشناسند که او پرت است و جایگاهش آنجا بوده است.

بنده سعی می کنم آنچه را که می دانم به شما انتقال بدهم بنده در دوران تحصیل سه سال در محضر امام بودم

و از قضا ایامی که امام بحث ولایت فقیه و حکومت اسلامی را مطرح کرده بود سال ۱۳۴۸ بنده طلبه ای ۲۶ ساله بودم. مرحوم آیت الله حاج حسین طباطبایی بروجردی در قم مرجع تقلید بود و امام یک مدرس برجسته ای بود و درس او مربوط به طلبه های زنده بود. مرحوم

امام تا زمانی که آیت الله بروجردی زنده بود در مسائل سیاسی ورود نمی‌کرد و اینگونه نبود که بی تفاوت هم باشد و برای اینکه مرجعیت شیعه شکسته نشود و مرجعیت شیعه از عظمت و اعتبار نیافتد موضع گیری رسمی سیاسی نمی کرد ولی مسائل سیاسی را گاهی خودش مستقیماً و گاهی بواسطه به مرحوم آقای بروجردی منتقل می کرد ولی بعد از فوت آقای بروجردی که سال ۴۰ اتفاق افتاد شاه جرات بیشتری پیدا کرد، زمان آقای بروجردی شاه مقداری ملاحظه می کرد، البته زمان آقای بروجردی بود که نواب صفوی به شهادت رسید و مرحوم آقای بروجردی هم سخت آزرده شده بود اما شاه این جسارت را انجام داده بود ولی بعد از فوت آقای بروجردی شاه یکسری کارهایی کرد که همه فهمیدند این کارها را شاه می خواست قبلاً هم انجام دهد ولی ملاحظه آقای بروجردی را می کرد

مثلاً همین قانون کاپیتولاسیون بود که مصونیت قضایی برای امریکایی ها بود و توجیحشان این بود که امریکایی ها باید اینجا باشند و صنعت ما را رونق بدهند و ما نیاز داریم ابزار ما را تامین کنند و امریکایی ها هم اینها را بهانه می کردند برای سلطه بیشتر و گرنه مصونیت قضایی برای چه لازم بود شما فرض کنید که یک امریکایی را دستگیر کرده اند، آنها می توانستند فشار بیاورند و آزاد کنند اما آنقدر جسور و پر رو شده بودند از دولت ایران خواسته بودند رسماً و عملاً اجرا شود و طبق این قانون اگر امریکایی در ایران اتهامی انجام داد پلیس ایران حق ندارد او را دستگیر کند و محکمه ایرانی حق ندارد او را محاکمه کند بلکه باید گزارش را به سفارت امریکا منتقل کنند و آنها این مامور خاطی را خودشان می دانند چه کار کنند یا می برند امریکا و محاکمه می کنند و یا نمی کنند ولی ببینید امام فریاد زدند که چرا ملت ایران را به امریکایی ها فروخته اید؟ چرا ملت ایران را تحقیر می کنید؟ اگر یک امریکایی یک استاد دانشگاه و یا یک مرجع تقلید را زیر بگیرد و یا تعرضی کند

کسی حق نداشته باشد یقه ی او را بگیرد ولی اگر یک ایرانی در امریکا یک سگ امریکایی را صدمه زد آنجا باید محاکمه شود!

ببینید قراردادهای بین دو کشور به عنوان تفاهم نامه همیشه می گویند باید همسو و هم طراز باشد. مثلا حذف مالیات مضاف، یعنی یک تاجر ایرانی جنس برده است ترکیه یا برعکس هر دو یک سهم باید پرداخت کنند و هر دو سهم نباید مالیات پرداخت کند هم ترکیه می پذیرد و هم ایران می پذیرد که این می شود یک قرارداد تفاهمی. اما در این طرح امریکایی ها اینکه یک سمت تحقیر شود درست نیست، مصونیت قضایی یک جایی تعرض به مال و حیثیت مردم و ناموس مردم است و امام خروشید، شاه آمد به جای اینکه لوایح شش گانه را در مجلس تصویب کند به رای مردم قرار داد و گفت رفراندوم می کنیم خب دستگاه تبلیغاتی در اختیار خودشان بود و امام آمد موضع گرفت و شرکت در رفراندوم را تحریم کرد و این آغاز مقابله ی جدی بود و این رفراندوم ۶ تا لایحه بوده هر ۶ تا مشکل دار و استعماری بوده و امام نهضتش از سال ۴۱ آغاز شده بود و دو مرتبه امام را دستگیر کرده بودند و آورده بودند تهران و آزاد کرده بودند و در رسانه ها مطرح کرده بودند که تفاهمی به عمل آمد و امام برگشته است به قم .

امام در مدرسه فیضیه رفت روی منبر و گفت چی کسی گفته که ارزش های اسلام را می توان معامله کرد؟ امام نام برد خودش را که فلانی با شما معامله کرد؟

یعنی امام از نظر منطقی نظام شاهنشاهی را فلج کرده بود. آن ها مانده بودند و پاسخی نداشتند که به ملت بدهند در برابر سوال های امام و البته در قدم اول امام فرموده بود که شاه من تو را نصیحت می کنم برگرد زاین شیوه هایی که گرفتی ولی خب شاه گوش نمی داد و او مستحضر بود امریکایی ها و خلاصه آخرین باری هم که امام را دستگیر کرده بودند مردم

شنیدند و ۱۵ خرداد آن حادثه ی عظیم اتفاق افتاد و خلاصه کار به جایی رسیده بود که در آن قضیه امام را تبعید نکرده بودند و امام را مدتی در زندان نگه داشتند و بعد آزاد کردند و آخرین بار دیدند حریف او نیستند و تصمیم گرفتند او را تبعید کنند.

سال ۴۳ بود که امام را تبعید کردند، تبعید به کجا؟ ابتدا به ترکیه، اما چرا ترکیه؟ ترکیه چه خصوصیتی داشته؟

ترکیه در یک پیمان نظامی با ایران شریک بود، پیمان سنتو، نظام شاه می خواست امام از مملکت دور باشد و هم جایی باشد که آنجا فرصت تبلیغ نداشته باشد و آن دولت و آن نظام با نظام ایران هماهنگ باشد. یک سال امام در ترکیه بود

اما چرا امام را به نجف فرستادند؟

باید این مطالب را با دقت بررسی کرد. یک سال گذشت و کارشناسان امریکایی در ایران به اعتقاد کارشناسان ساواک به این نتیجه رسیدند که هرچه زمان می گذرد علاقه مردم به امام افزایش پیدا می کند و درست است که به امام دسترسی ندارد اما امام دارد بت ملت می شود و آن ها دیدند که یک قهرمان ملی رتبه اش دارد رشد پیدا می کند. نشستند فکر کردند چه کار کنیم بشکنند او را و عظمتش را بشکنند و او را بزرگ جلوه ندهند و بعضی از سیاسیون مذهبی هم که با امام ناسازگار بودند آن ها را مشاوره می دادند. آنها که امام از آنها تعبیر به آخوند درباری و آخوند امریکایی میکرد

این فکر را ابداع کردند که امام اگر از آنجا برداشته شود و فرستاده شود در نجف، نجف یک حوزه ی علمی کهن و عمیق است مثلا آیت الله حکیم بود در آن وقت و پای درس حکیم ۱۰۰۰ طلبه می نشستند و مرحوم آقای خوئی پای درس او بالای هزار نفر طلبه می نشستند.

آن ها می گفتند که امام برود نجف تحت الشعاع قرار می گیرد و در برابر عظمت علمی حکیم و عظمت علمی خوئی او خورد می شود و مردم هم که به نجف می روند، می بینند که آیت الله خوئی ۱۰۰۰ نفر مستمع دارد و در سیاست هم دخالت ندارد، اصلا فضای نجف متفاوت بود، بنده روزی از مسیری که منتهی می شد به مسجد شیخ انصاری که درس مرحوم امام در آن مسجد بود و من داشتم می رفتم یک آقای طلبه ای که حداقل ۵ سال از من بزرگ تر داشت از روبرو می آمد. رسیدیم به همدیگر سلام علیک کردیم گفت کجا می روی؟ گفتم مسجد شیخ؛ گفت خجالت نمی کشی کنار قبر علی ابن ابی طالب داری می روی سیاست انگلیسی را گوش دهید؟ حالا خود ساواکی ها در نجف شایعه انداخته بودند که امام اعمالش ریشه انگلیسی است و الان دولت انگلیس دستش کوتاه شده و دولت امریکا سرکار آمده و انگلیسی ها امام را تحریک کرده اند که بر علیه نظام شاهنشاهی حرف می زند. به طلبه ای که ادعای فضل داشت گفتم شما که یک جلسه نیامده ای و گوش نکردی چرا اینگونه قضاوت می کنید؟ ای کاش آمده بودی و نشسته بودی پای بحث، سپس او یک جمله گفت: پول انگلیس را می خورید، حالا دفاع و توجیح هم می کنید؟ تازه ایامی بود که یکسال و یا دوسال از ورود امام به نجف گذشته بود و امام در سال اول دستش خالی بود اما سال دوم بعضی تجار ایرانی از طرق کویت زیارت می آمدند اینجا نذورات می آوردند

و امام پول را تقسیم می کرد که به هر کدام دو دینار می رسید.

وقتی این جمله را گفتم، گفتم: بی حیا اگر راست می گویی پس چرا این دو دینار را می گیری؟ من می گیرم پول انگلیس است و تو می گیری مشکل ندارد؟ این تبلیغات و این شرایط را چه کسی به وجود می آورد؟ ساواک، بدست چه کسی؟ به دست طلبه اما شاید

خود طلبه هم نمی دانست که ساواک تحریکش می کند یعنی با دو یا سه واسطه آنها اهدافشان را زبان به زبان می گسترانیدند

و عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد؛ آنها آورده بودند به نجف که در بعد علمی بشکند امام را، درس حکیم و خویی و پرجمعیت ولی متقابلا زمان زیادی طول نکشید که درس امام شد گسترده ترین و پرجمعیت ترین درس نجف؛ مخصوصا موقعی که امام رسید به ولایت فقیه

دیگر علما هم بحث داشتند ولی فقط در همین حد که در حین معامله این متاع را چه کسی حق دارد بفروشد؟ صاحب معامله؟ اگر بچه صغیر بود چه کسی؟ اگر والدین نداشت چه کسی؟ ملک او را چه کسی باید وکالت می کرد؟ اینجا می گفتند نوبت به فقیه عادل و فقیه عادل کجاها می توانست مداخله کند حداکثر تا این حد پیش می رفتند.

ولی حضرت امام وقتی به این مطلب رسید روز اول سرفصل ها را مشخص کرد، سرفصل مباحث را که مطرح کرد و درس که تمام شد یک موجی ایجاد شد بین طلبه ها که امام در بحث ولایت فقیه یک حرف های تازه ای دارد؛ بنده یک نکته را عرض کنم از آن مطالبی که امام فرمودند، در میان روایاتی که اساس و ریشه ولایت فقیه را مطرح می کند روایتی است به نام مقبوله ی عمر بن حنظله؛ از امام صادق یک سوالی کرده بود و پاسخی گرفته بود و این بیان شد مقبوله ی عمر ابن حنظله.

یعنی همه ی فقها این روایت را قبول داشتند منتهی این را یا محدود می گرفتند و یا می گفتند شدنی و عملی نیست؛

بحث اینکه در یک کشور اسلامی یک فقیه عادل در راس کارها قرار بگیرد می گفتند این ها آرمانی است و در مقام عمل از محالات است و عمر خود را چرا برای این محال تلف کنیم؟

راجع به چیزی بحث کنیم که در خارج امکان وجود داشته باشد. عمر ابن حنظله از امام صادق سوال پرسیده بود یا ابن رسول الله دوستان شما راجع به مالی با هم دیگر اختلاف دارند؟ به این حکام طاغوتی مراجعه کنند؟ حکام زمان امام صادق خلفای عباسی بودند، حضرت فرمود نخیر حق ندارند به این ها مراجعه کنند. اگر مراجعه کنند و حق با این فرد هم باشد و به حق خودش هم برسد خلاف کرده است، حنظله پرسید پس چه کار کنند؟ از حق خودشان صرف نظر کنند؟ حضرت فرمود نه ببینید کسانی را که احکام ما را می شناسند و عارف به حرام و حلال اند و برخوردار از مکتب اهل بیت اند آن ها را ما حاکم قرار داده ایم برای شما؛ نگفت قاضی قرار دادیم، گفت حاکم قرار دادیم.

همچنین امام صادق آیه ۶۰ سوره نساء را برای بازداری از مراجعه به طاغوت قرائت فرمودند. و در ادامه فرمودند نه هر فقیهی، خویشان دار باشد، و مطیع امر خدا باشد. خیال می کنید که از منظر اهل سنت اسلام صاحب حکومت هست یا نه؟ یعنی اسلام یک مسائل شرعی است یا احکام سیاسی هم دارد؟ حاکم اسلام از نظر شیعه و سنی چیست؟ مقبولیت و مشروعیت را چگونه احراز کنیم. بنده به کتابی متعلق به اهل سنت برخورد کردم به نام احکام السلطانیه، محمد ابن حسین ابن حنبلی نوشته شده ۱۰۰۰ سال پیش است.

در این کتاب می گوید امامت یعنی جایگزین نبوت، هم برای پاسداری از دین و شریعت و هم برای پاسداری از سیاست و زندگی مردم؛ و سوال می پرسد که آیا عقل حکم می کند که ما بعد از پیامبر حاکم اسلامی داشته باشیم یا دلیل شرعی داریم؟

گفت: یک طایفه گفتند از نظر عقلی چون طبع انسان اقتضا این معنا را دارد که در میان جامعه ی انسانی یک زعیمی باشد که این زعیم جامعه را از ظلم به یکدیگر باز دارد و اگر کدورتی پیش آمده این مسئله را رفع کند و یک عده گفتند، به دلیل شرعی این مسئله واجب شده است در گفتار پیامبر نقل شده است و این روایت را نقل می کند از آن حریره ان رسول الله گفت: بعد از من والیانی بر شما ولایت پیدا خواهند کرد که نیکوکار والی می شود، فاجر هم بر شما با نادرستی حکومت می کند، پیامبر گفت که بشنوید از آنها؛ حالا اگر نیکوکار بوده که باید بشنویم اما اگر والی فاجر بود چه؟ او به پیامبر نسبت می دهد که فرموده است بشنوید از آنان و اطاعت کنید در آنچه که موافق حق است. اگر نیکو امر کرده بود و شما اطاعت کردید صدقه نیکش هم برای شماست و هم برای او. و اگر بد عمل کرد بدی به نفع شما خواهد بود و بر علیه خودش خواهد بود.

دعوای ما هم با آن ها بر سر همین نکته است؛ آن ها می گویند اگر فاجر هم بوده شما هم بشنوید ولی ما در مکتب اهل بیت به ما قید داده اند که صاحب دین و درستکار باشد و هوا نفس بر او مسلط نباشد و محافظ دین باشد و همه ی اینها که جمع شود می شود یک عنصر پاک و یک عنصر سالم؛ این صفات را دوست و دشمن قبول دارند که امام این ویژگی ها را داشت. من چند روز پیش جایی بودم و یک نفر منبر رفته بود و آن آدم در زمان حیات امام از ایشان ایراد می گرفت و من هم پاسخ می دادم آدم ناسازگاری بود با امام و پریشب دیدم از امام تعریف می کند ولی از رهبر چیزی نمی گوید

و این یکی از روش های انحرافی است که امام رفته را قبول داشته باشند ولی امام حاضر را تضعیف کنند که از روش های شیطانی است.

قران می فرماید: آیه ای را بر نمی داریم و به فراموشی نمی سپاریم مگر اینکه بهتر از آن را بهتر از آن را بیاوریم. باران که می آید هم بر مومن می بارد هم بر کافر و زمین مساعد باشد سبز می شود و زمین مساعد نباشد سبز نمی شود زمین اختیاری نمی تواند مساعد باشد ولی انسان اختیاری می تواند مساعد باشد و آیات الهی مثل قطرات باران است و اگر فرد و جامعه خود را ساخته باشند و مهیا ، آنوقت لاله می روید ولی اگر انسان خدایی نکرده زمینه ی دلش شده شورستان آنجا آیات اهلی اثر گذار نخواهد بود. یکجا خدا می فرماید قران برای هدایت کل انسان هاست جای دیگر می فرماید برای متقین است. خدا می فرماید ماه رمضان ماهی است که قرآن نازل شده است برای هدایت ناس اما اول سوره بقره می فرماید هدایت برای متقین است. چرا اینجا قید آورده است؟ اما اینجا نیآورده است؟ شانیت قرآن هدایت است برای مردم اما بهره گیری از هدایت قران برای متقین است. می خواهم نتیجه بگیرم در شرایط ارتحال امام جامعه ی ما لایق بود که خلف صالح او مقام معظم رهبری جایگزین او شد

و آن شعاری که مردم می دادند دست خدا بر سر ماست خامنه ای رهبر ماست

یک شعار اعتقادی بود و اگر خدایی نکرده جامعه این لیاقت را از دست بدهد ممکن است در یک مقطع تاریخی خللی در مسئله ایجاد شود مثل زمان امام حسن مجتبی، امام حسن مجتبی حجت خدا بود اما چرا مردم کوفه گرفتار حجاج ابن یوسف سقفی شدند بخاطر اینکه مردم لیاقت بهره برداری از امام معصوم را از دست داده بودند

و مردم کوفه دنیا زده شده بودند، پول معاویه و نفوذ معاویه اثر کرد.

امام حسن را چه کسی زهر داد؟ خانمش، آیا این خانم از وقتی که امام حسن به خواستگاری او رفته بود دشمن بود؟ مطمئن باشید علاقه داشته به امام حسن اما چرا کارش به جایی رسیده است که به امام حسن زهر بدهد؟ چون نفوذ کرده بود استکبار در درون خانه امام حسن مجتبی.

معاویه پدر عیال امام حسن را دعوت کرده بود و شب هایی با او خلوت کرد و وعده و وعیدهای بسیار سنگینی به او داد؛ وعده حکومت کوفه و عطا و بخشش سنگین و... و گفت همه اینها منوط به این است که دختر شما کاری را انجام دهد و این مواد را به خورد امام حسن بدهد؛ این اشعث خبیث پذیرفت، جایزه و انعام را گرفت و آمد به مدینه، بار اول که دخترش را خواست و با او خلوت کرد پدر به دختر گفت که همه چیز دست اوست و مسلط است و کار از کار گذشته است ولی خوشبختانه یک وعده های خوبی به من داده است و... انقدر گفت و دختر هم گوش می داد، چند شب به همین منوال گذشت و چیزی هم از دختر نخواست و در نهایت گفت به شرط اینکه یک مامورتی را شما اجرا کنید، دخترش گفت چه ماموریتی؟ چه کار کنم؟ گفت این را به خورد حسن بدهید، دخترش وقتی فهمید قضیه چه هست اولین جمله ای که به پدر خبیثش گفت این بود که حسن بد همسری نبوده است

اما حالا ببینید که نفوذ پول و استکبار وقتی تا داخل خانه ی امام حسن مجتبی موفق می شود؛ حالا ما بگوییم فلانی یار امام بوده و پیشکسوت در انقلاب بوده و او مصون است و همه ی افراد وابسته ی به او هم مصون باشند

من به آقای هاشمی عرض کردم که ما شعار داده بودیم که انگلیس مکار و حيله گراست و الان مطرح شود که آقازاده شما در آغوش آنها نشسته ما جواب مردم را چه چیز بدهیم گفتند که ایشان الان دوبي است. گفتم دوبي چرا؟

نفوذ استکبار به خانه ی من و شما نمی آید می رود جایی که تاثیر گذار است و انجا را بیشتر هدف می گیرد و امام حسن را پول معاویه و وعده های معاویه به شهادت رسانید و به هیچ کدوم هم عمل نکرد. امام حسن دست و بالش بسته بود و گرنه دنیاخواهان شیفته معاویه نمی شدند و اگر هم داشت به حق می داد و باج نمی داد ولی معاویه افراد را برای خریدن بیش از حد و اندازه می داد.

سوال: الان نقشه های خیلی مهمی برای مجلس خبرگان عدی ای کشیده اند، نظر شما در این مورد چه هست؟

آقای هاشمی سخت دنبال شورای رهبری است و مقدمات شورای افتا را مطرح نمودند با این توجیح که جامعه از چند دستگی بیرون بیاید و وحدت رویه به وجود بیاید در امر تقلید مراجع قم و آن شورای مشورتی فرض کنید یک رساله ای عملیه ی مشترک بدهد و مردم از یک چیز تقلید کنند و طرح و تئوری این بود، البته حوزه قم حمایت نکرد. اما آن مقدمه بود و خواسته ی اصلی اش نبود و خواسته ی اصلی اش شورای رهبری بود. البته شورایی را هم قبول دارد که خودش هم عضوش باشد. ایشان اگر اشاره امام نبود معلوم نبود چه اتفاقی می افتاد و معلوم نبود مجلس خبرگان چه تصمیمی می گرفت. موضع گیری هاشمی نسبت به رهبری حداقل ۴ سال قبل نمایان بود و او یک موضع دیگر می گرفت و رهبری سریع یک جمله ای می گوید و او یک جمله نیش دار و ابهام دار می گفت ولی شما نسبت به مجلس خبرگان می خواهید نگران باشید

نگرانی از این قرار است که این مربوط به این دوره فقط نیست و با اینکه آقای هاشمی همسو با رهبری نبود اما در انتخابات بعد از فوت آقای مشکینی بعضی از نمایندگان آقا در استانها به آقای هاشمی رای داده بودند

لذا اینها سخت تلاش دارند افراد وابسته به خودشان را در مجلس راه بدهند و بتوانند ریاست مجلس را بگیرند و در نتیجه اکثریت مجلس را داشته باشند آن وقت مجلس خبرگان است که می تواند نظر بدهد که آیا رهبری واحد باشد یا اینکه شورایی باشد.

بنابراین آنها کار خودشان را می کنند و متقابلاً مومنین هم که می فهمند مسائل را با روشنگری و تمهید افکار و بیان مسائل و در رهبری در سنت الهی شورا محکوم است.

اولا در نظام هستی اگر به جای یک مدیر چند تا مدیر بود فاسد می شد اما در بعد تشریح خدای رحمان به پیغمبر تاکید می کند با یارانت مشورت کن و در اجرائیات امور مشورت بکن و اما در نهایت تصمیم با خودت است. در آیه می فرماید مشورت کن و حالا که مشورت گرفتی تصمیم بگیر، نمی گوید تصمیم گرفتید؛ یعنی تصمیم گیری باید یک نفر باشد و این صریح آیه قرآن است

و روایات فراوان داریم که هر اصلی بیش از یک امام نخواهیم داشت. پیامبر می فرماید حسن و حسین هر دو امام اند اما به ترتیب نه به طور همزمان باشند. تا زمانی که امام حسن مجتبی زنده بود امام حسین از او پیروی می کرد ولی پس از شهادت امام حسن؛ امام حسین عهده دار امر رهبری امت شد.

سوال: با تفاسیری که فرمودید بحث شورای رهبری نفی شده است اما علت وجودی اش در قانون اساسی ما چه هست؟

قانون اساسی ما را چه کسانی و در چه شرایطی نوشته اند؛ اگر آن شرایط را ملاحظه و فکر کنید متوجه می شوید. الان ۳۶ سال گذشته است، زمان شاه استبداد سنگینی حاکم بود لذا آنهایی که داشتند پیش نویس قانون اساسی را می نوشتند واقعا خیلی دموکرات بودند و بدانید هیچ کشوری قانون اساسی اش از قانون ما متریقی تر و پیشرفته تر نیست. آمدند فرمودند در میان مجتهدان عادل اگر فردی واجد شرایط شناسایی شده رهبر است و اگر واجد شرایط شناسایی نشد یعنی سه چهار نفر مشابه بودند، در عدالت و فهم سیاسی و مشارکت عملی شان فرض کنید مشابه هم بودند آنوقت می شود شورای رهبری. ولی در عمل همان قانون اساسی برای دستگاه قضایی شورای عالی قضایی پیش بینی کرده بود و خود امام تصمیم گرفت شورای قضایی برداشته بشود. شورای عالی قضایی را برداشتند مدیریت قضایی را طراحی کردند.

سوال: آیا هاشمی می تواند دوباره ریاست شورا را برعهده بگیرد؟

اولا تشخیص شخصی ام این است که صلاحیت او زیر سوال است برای اینکه در فتنه ای که فرزندانش نقش داشتند، فتنه را محکوم نکرد، ببینید این که اخیرا امسال آمده بودند و گفتند که امام حسین حر را بخشیده چرا ما آنها را نبخشیم؟ آقا کی امام حسین حر را بخشیده؟ قبل از آنی که به امام حسین برسد و زمانی که در داخل لشگریان عمر بن سعد بوده آنجا رفیق حر دید که آنجا حر بدنش مرتعش و لرزان است و گفت که حر اگر از من می پرسیدند که شجاع ترین عرب کیست من تو را نام می بردم چرا لرزان شدی؟ حر گفت به خدا از جنگ نمی ترسم

از مردن هم نمی ترسم و الان لرزانم برای اینکه خودم را بین بهشت و جهنم می بینم، حر آنجا توبه کرد نه اینکه پیش امام حسین توبه کرده باشد، حر توبه کرده آمده است اینها کی آمده اند بگویند که ما اشتباه کردیم ما را ببخشید؟ تازه پافشاری هم کرده اند.

سوال: زاویه پیدا کردن هاشمی با رهبری چرا و کی شروع شد؟

تعیین آقا با اشاره ی امام بود و اگر اشاره ی امام نبود معلوم نبود چه اتفاقی می افتد. موقعی که امام نامه نوشته بود برای عزل منتظری و تاکید کرده بود که صدا و سیما بخواند، خود آقا و هاشمی و آقای موسوی اردبیلی رفته بودند پیش امام که آقا اگر شما دستور بدهید که این نامه خوانده بشود ما الان چه کار کنیم و ما آینده را نیاز داریم به یک فقیه عادل و حاضر در صحنه نیاز داریم، یکی از آن ها گفته بود که اگر آقای منتظری کنار گذاشته شود ما کسی را نداریم، آقای هاشمی گفته بود، امام فرموده بود چرا می گویند کسی را نداریم داریم همین آسیدعلی آقا.

این مطلب را هاشمی و موسوی اردبیلی نشسته بودند که بیان شد و یکبار دیگر در سازمان ملل آقا داشت صحبت می کرد، مرحوم امام به احمد آقا گفته بود که احمد ایشان لایق رهبری است و از این گونه مسائل بیرون مطرح نمی شد اما بوده و خواص اطلاع داشتند، پس اینکه امام نقش داشت در تعیین ایشان، و حالا بنده یک سند زنده بدهم به شما، که خیلی راحت روی آن مانور کنید، اولین امام جمعه ی تهران آیت الله طالقانی بود و بعد از فوت ایشان امام به کسی به عنوان امام جمعه ی رسمی و اصلی تهران حکم داده بود یا نداده بود؟ شما خبر ندارید و باید خبر داشته باشید، بعد از فوت طالقانی امام ابلاغ امامت جمعه ی رسمی تهران را به مقام معظم رهبری دادند و سندش هم موجود است، به صحیفه ی نور نگاه کنید. حالا در چه شرایطی بود؟

در شرایطی بود که موسوی اردبیلی تهران بود، آقای یوسف صانعی تهران بود، شهید بهشتی زنده بود، آقای هاشمی رفسنجانی هم بود ولی امام امت جمعه ی اصلی را به آقا داده بود. حتی نشان به این نشان که حتی بعد از انتخاب رهبر بعضی از افراد رفتند و به آقا گفتند شما امام جمعه تعیین کنید برای تهران، آقا فرموده بود که حکم امام را نقض نمی کنم و همان حکم بماند، یعنی امام جمعه ی رسمی تهران به حکم امام خود آقا است.

اینها که می خوانند همه موقت هستند. در آن جلسه که امام بعد منتظری پیش آمده بود حضرت آقا می گوید اشک از چشمانم جاری شد ولی امام فرمود نگران نباشید ولی خدا باشما خواهد بود. امام در یکی از نامه ها حضرت آقا را خورشید اسلام و برادر من خطاب می کند. با آقا حداقل چهل سال اختلاف سنی داشته اند اما از ایشان تعبیر می کند برادر من، خورشید اسلام.

هاشمی در مجلس خبرگان آمد به میدان و به ظاهر دفاع کرد از آقا که بشود رهبر اما توقع اش این بود که در تصمیم گیری های جایگاه رهبری با ایشان هماهنگ باشد و مشورت کند، یعنی من در تصمیم گیری شما سهم داشته باشم و شریک باشم، ولی هر کسی هست و مسئولیت خودش، آقای هاشمی یک روش مخصوصی در زندگی شخصی و اجتماعی خودش داشت، آقا هم یک روش مخصوص داشت، شما الان بچه های رهبر را می دانید چه کارند؟ کسی می شناسد و می بیند؟ این سائل اند به نفسه است. یکی رفته بود خواستگاری دخترش آقا طرف را خواسته بود و گفته بود که اگر می خواهی فامیل ما باشی این شرایط هست می توانی اینجوری زندگی کنی؟ اگر می توانی بیا اگر هم نه که هیچ.

ولی هاشمی تفکرش و ساختمان فکری اش چیزی شبیه همین نهضت آزادی ها هست. منتها آنها معلومات حوزوی نداشتند اما ایشان تحصیلات حوزوی داشتند، ایشان می گفت حالا ما

انقلاب کرده ایم و ما باید این حکومت را نگه داریم و اگر با دولت های بزرگ نسازیم نمی توانیم. امام منطق و موضوعش این بود که ما باید استکبار ستیزی را ادامه دهیم و اگر قرار است از بین برویم مردانه از بین برویم نه ذلیلانه از بین برویم و هر کسی بعد از امام با آقای خامنه ای موضع نامناسب دارد تشخیص ما این است که اینها با خود امام حرف دارند. چرا که آقا گام به گام با امام حرکت می کند. همان راه دارد ادامه می دهد و آنها می گویند این راه به بن بست کشیده می شود و اینها گفته بودند.

اگر چیزی اتفاق بیفتد عاشورای امام حسین اتفاق می افتد نه صلح امام حسن، یعنی شما می خواهید ما با استکبار بسازیم و کنار بیایم تا حکومت داشته باشیم و برسر قدرت باشیم. ما دنبال اهداف و آرمانیم و آنها نیستند و اصل اختلاف اینجاست

اما بعد از فوت امام این اختلاف از آنجا شروع شده بود و شدتش در همین مرحله ی انتخابات بود که آقای هاشمی معتقد بود که انتخابات باید باطل شود، بدون هیچ ساز و کار قانونی و اگر تخلفات به فلان حد رسیده باشد یا فلان اتفاق افتاده باشد و یا تاثیر مجریان انتخابات باشد اما بدون هیچ دلیل موجهی برای ابطال انتخابات باشد تصورش این بود که با لشکرکشی خیابان و یکی و دو جلسه که تشکیل بدهند و شاید هم دلش نمی خواست آشوب کنند و بلوا ایجاد کنند که بنده نمی دانم، اما دلش می خواست مردم بیایند در خیابان تا شورای نگهبان و ادار بشود برای ابطال انتخابات و اگر این اتفاق می افتاد آغاز یک بدعت خطرناک در کشور بود؛

اولین کاری که انجام می دادند وزارت کشور را می گفتند این صلاحیت ندارد و تغییر می دادند تا کس دیگری اجرا کند و یا نه بالاتر می گفتند نظارت بین المللی باید بیاید انجام دهد و اصلا اختیار و استقلال و شرف دست خوش بازیچه می شد و لذا به هیچ وجه

مصلحت نبود ابطال انتخابات و آقا هم مخالفت کرد و اینجا دیگر زور شورای نگهبان نمی رسید که مقاومت کند و ایشان هم متقابلا سندش وجود دارد هرچند حالا اطلاعات عقب نشسته است که شب ها مهدی هاشمی اشرار را جمع می کرد و پول می داد.

سوال: اقدامات هاشمی چه مستنداتی دارند و سندش کجاست؟

انحرافات بنی صدر یک شبه که اتفاق نیفتاد، از یک نقطه ای آغاز شده بود و به یک نقطه ای ختم شده بود، مرحوم امام در یکی از جلسات بسیار خصوصی گفته بود که من از خطر استکبار نسبت به انقلاب و به نظام و ملت نگران نیستم به هاشمی و آقا اشاره کرد و گفت نگرانم که با هم نسازید. مقام معظم رهبری فرمود که شما خیالتان راحت باشد که از ناحیه بنده اتفاقی نخواهد بود لذا رهبر تا جایی که مقدور است می خواهد آقای هاشمی را نگه دارد و حفظ کند. راجع به بنی صدر خبر دارم که در یک مقطعی هم مقام معظم رهبری و هم شهید بهشتی هم خود همین آقای هاشمی رفته بودند به امام گفته بودند که آقا بنی صدر کارهای اشتباهی انجام می دهد، مرحوم امام به اینها فرموده بود که شما مداخله نکنید من به موقع حل می کنم. مملکت نیاز به آرامش دارد، کنار گذاشتن آقای هاشمی ممکن است آغاز یک ناآرامی دیگری بشود، این یک احتمال ولی یک اصل دیگر برای آقا اصل است که مقدور است که آقای هاشمی را در نظام نگه دارد مگر در جایی که ناچار باشد ببرد و البته نسبت به تخلفات فرزندانش آقا هیچ وقت مداخله نکرده و این دستگاه قضایی است که باید به موقع عمل کند.

در افکار عمومی مردم دیده بودند که فتنه ایجاد شده بود و رهبری موضع محکم گرفت و محکوم کرد مردم دیدند یا ندیدند؟ و هاشمی سکوت اختیار کرده بود و از فتنه گران به

معترضین نام می برد اینها را مردم می دیدند پس روشن است برای مردم. منتهی یک زخمی است در بدن که باید با آن مدارا کرد.

هیچ تصمیمی درون خبرگان تا الان گرفته نشده است و همه اش حدس و گمان است. اسفند ماه اجلاس تشکیل می شود و برای جایگزینی مرحوم مهدوی کنی دوتا احتمال وجود دارد یک اینکه خود مجلس مصوب کند که جلسات مجلس با همان عنوان نائب رئیسی ادامه پیدا کند تا سال دیگر، این یک احتمال و اگر انجام نشود رئیس انتخاب می شود و رای گیری شود و در این حالت به اصطلاح دوستان ما خوف دارند از اینکه بگویند مثلاً ما آیت الله محمد یزدی که اگر این را بگویند ممکن است آقای هاشمی کاندیدا شود و رای بیشتر را بیاورد چون بعد از فوت آقای مشکینی ایشان با ۴ تا رای رئیس شده بود یعنی اگر جای ایشان آقای جنتی با چهار تا رای بیشتر می داشت رئیس او بود ولی حالا یک برندی الان دارد که آن وقت نداشت و آن وقت هم رئیس جمهور عضو خبرگان نبود الان رئیس جمهور عضو مجلس خبرگان است و یار هاشمی است و وزیر اطلاعات عضو نبود ولی الان عضو است و یار هاشمی است و لذا این دوستان ما این خوف را دارند و به ناچار این دوستان به هاشمی شاهرودی تمکین کنند و رای بدهند و البته هاشمی هم ناراحت نیست که ایشان رای بیاورند. هاشمی رفسنجانی بر این باور است که پیشنهادهای خود را به ایشان بقبولاند.

به ملت عزیز ایران توصیه می‌کنم که نعمتی که با جهاد عظیم خودتان و با خون جوانان برو مندتان به دست آوردید همچون عزیز ترین امور قدرش را بدانید و از آن حفاظت و پاسداری نمایید . امام خمینی (ره)



دفتر سیاسی اتحادیه جامعه اسلامی دانشجویان

سال تحصیلی ۱۳۹۳-۱۳۹۴

